

انفعال و سرگشتگی

گفت‌وگو با مقصود فراستخواه جامعه‌شناس و استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی

تشریح کامل مسئله انفعال، بی‌تفاوتی و سرگشتگی، ضمن تحلیل عمیق آن، راه را برای مقابله با این انفعال‌ها می‌گشاید. بررسی ساختار جامعه به همراه عوامل اثرگذار بر آن در حوزه فعالیت اجتماعی و اینکه چگونه یک جامعه همبستگی و تعلق اجتماعی خود را از دست می‌دهد، از نقاط برجسته این گفت‌وگوی خواندنی با دکتر مقصود فراستخواه است که آنچه پیش رو داریم، نتیجه پژوهش‌ها و مطالعات کاربردی دقیق ایشان در این حوزه است.

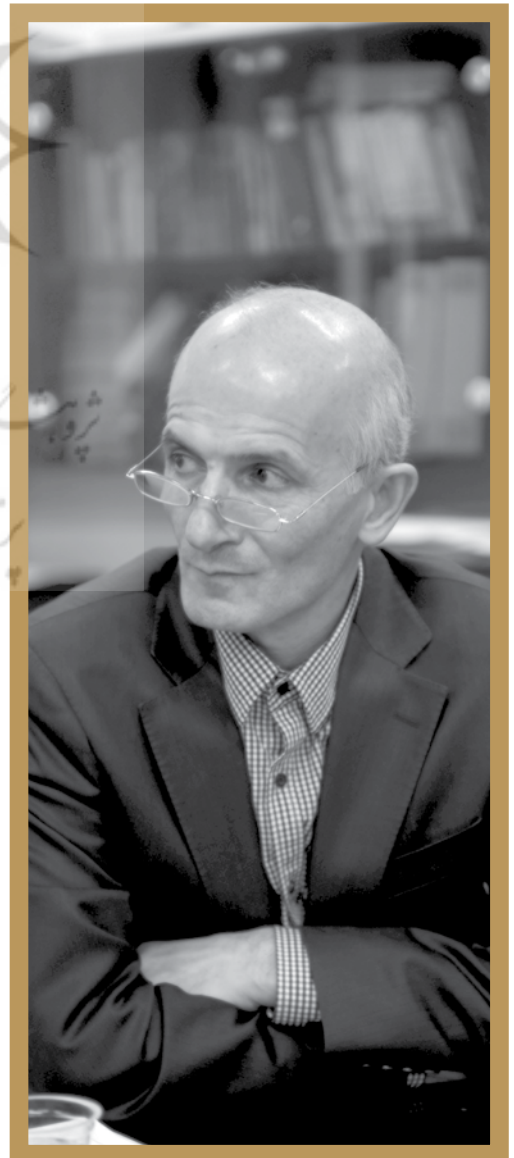
زمانی که کاری ندارند، نقشی به آن‌ها نمی‌دهیم و جلب مشارکتشان نمی‌کنیم در رفتارهایشان بدبینی، اضطراب و افسردگی، ترس و دغدغه دیده می‌شود. بنابراین در سطح کلان، بی‌فعالی اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که اختلالی در نظام فعل اجتماعی و نظام فعالیت اجتماعی به وجود آید که حاصل نرخ پایین مشارکت‌پذیری برابر توسط سیستم‌ها و ساختارهای رسمی ماست و این بی‌فعالی اجتماعی منجر به انفعال اجتماعی می‌شود.

امکان دارد بی‌فعالی اجتماعی را کمی بیشتر توضیح دهید؟

جامعه از مردم تشکیل شده است؛ یعنی عاملان (agents). عامل‌های فردی مثل فرزند یک خانواده، عضو یک محله، شهروند یک شهر، عضو سازمان یا شرکت و عامل‌های اجتماعی مثل سازمان‌های غیردولتی و داوطلبانه و نهادهای مدنی و محلی. بنابراین مردم (People) در سطح فردی و در سطوح سازمان‌ها، صنوف و نهادها اولین پایه‌های اجتماع هستند. پایه بعدی جامعه را فعالیت‌های مردم از جمله افکار، ایده‌ها و خلاقیت‌ها، کارها و ارتباط افراد می‌سازند که پروژه‌ها (Projects) نامیده می‌شوند. در واقع مردم با پروژه‌ها مردم هستند؛ به‌عنوان مثال، پروژه‌های من،

آقای دکتر آیا اساساً انفعال، سرگشتگی و بی‌تفاوتی اجتماعی وجود دارد؟ در این صورت این مسئله را تشریح می‌فرمایید؟

بله. متأسفم با ناراحتی عرض کنم چنین مسئله‌ای وجود دارد و من سعی می‌کنم، برخی از ریشه‌ها و موجبات، شرایط و ابعاد این مسئله را با توجه به درک محدود دانش‌آموزی خودم عرض کنم. ما برای اینکه به‌روشنی به این مسئله بپردازیم، باید این انفعال اجتماعی را به‌عنوان بی‌فعالی اجتماعی در نظر بگیریم. وقتی فاعلان اجتماعی نمی‌توانند فعلی در حد انتظارهای خودشان داشته باشند، بی‌فعالی اجتماعی رخ می‌دهد و این در وضعیتی بسیار بغرنج به سمت انفعال و سرگشتگی اجتماعی کشیده می‌شود. حاصل مشاهدات و مطالعات من نشان می‌دهد که جوانان و دانشجویان در کلاس درس و افراد در سازمان‌های اجتماعی، محله و شهر وقتی کاری دارند، فعال می‌شوند و امید، شوق مشارکت، بازیابی شخصیت، رونق وجودی و آگزیستانسیال (Existential) در آن‌ها به وجود می‌آید، خودشان را بازمی‌یابند و این فعالیت‌ها به آن‌ها کمک می‌کند تا خلاقیت‌ها، استعدادها، توانمندی‌ها و ظرفیت‌های خود را هم کشف کنند و هم نشان دهند و در مجموع از انفعال مصون بمانند. برعکس



این جرم بحرانی است که در اجتماع اگر آزاد نشود، منجر به سیاه‌چاله‌های می‌شود؟

سیاه‌چاله‌های اجتماعی حاصل انواع مشکلات مثل تله‌های جمعیتی فقر، حاشیه‌نشینی، تهی‌دستان شهری، گروه‌های بزرگ زیر خط فقر، نابرابری‌های فاحش و امثال آن است؛ اما زمانی که بی‌فعلی اجتماعی و جرم بحرانی هم افزوده می‌شود، سیاه‌چاله‌های اجتماعی وضع بغرنجی پیدا می‌کند؛ چراکه نارضایتی‌های طبقات متوسط با طبقات فرودست اجتماعی به هم افزوده می‌شوند و به تدریج سلامت اجتماعی را تهدید می‌کنند. سلامت اجتماعی توسط امثال کیروز و شاپیر مطرح شد و من در ادامه توضیح خواهم داد که این بی‌فعلی اجتماعی چگونه ابعاد سلامت اجتماعی را به خطر می‌اندازد.

تعلق اجتماعی

یکی از ابعاد سلامت اجتماعی، تعلق اجتماعی است؛ یعنی افراد احساس می‌کنند جزئی از یک کل آشنا هستند که آن‌ها را می‌پذیرد و حمایت می‌کند. در واقع زمانی که مفهوم انفعال اجتماعی را برای بررسی چگونگی رخ دادن آن می‌شکافیم، به بی‌تعلقی اجتماعی می‌رسیم. زمانی که افراد احساس می‌کنند متعلق به یک کل نیستند و هم احساس می‌کنند که افراد جزئی از آن نیستند و تحت حمایتش قرار ندارند، این بی‌تعلقی به بی‌نقشی اجتماعی یا ابهام در نقش کشیده می‌شود. کسی یا گروهی احساس می‌کند نقشی در اجتماع ندارد یا نقش مورد انتظارش را در دست ندارد؛ از این رو دچار انفعال می‌شود؛ نقش در علوم اجتماعی این‌گونه تعریف می‌شود که دیگران انتظار دارند شما کاری انجام دهید؛ بنابراین زمانی که افراد جامعه احساس کنند نقش آن‌ها مبهم است و نقشی را که می‌خواهند، نمی‌توانند ایفا کنند (به‌عنوان مثال، معلمان احساس کنند که نقشی در آموزش و پرورش ندارند، شهروندان بگویند نقشی در کشورشان ندارند یا دانشگاه‌ها بیان کنند که وزارت علوم را در دست ندارند و در مجموع احساس کنند جزء یک کل نیستند)، به سمت انفعال کشیده می‌شوند.

سهم‌داشت اجتماعی

از طرف دیگر، این بی‌تعلقی اجتماعی و بی‌نقشی منجر به حس بی‌قدرتی می‌شود؛ یعنی فرد احساس می‌کند هیچ مشارکت و سهمی در اجتماع ندارد. مشارکت و اشتراک دو مفهوم متفاوت است: مشارکت زمانی است که شما فقط قصد همکاری در اجتماع را دارید؛ اما در اشتراک علاوه بر همکاری، می‌خواهید سهمی هم داشته باشید. زمانی که در اجتماعی، مشارکت و اشتراک با هم وجود داشته باشد، یکپارچگی اجتماعی (Integration) رخ می‌دهد؛ اما متأسفانه در ایران امروز، شاهد برهم خوردن یکپارچگی اجتماعی در تمام سطوح محله، شهر و کشور هستیم و دوباره این عدم یکپارچگی، سرگستگی و انفعال اجتماعی را به دنبال داشته است.

شکل‌گیری نظام فعل اجتماعی بر اساس آنچه شما فرمودید،

از پایین به بالا است؛ یعنی از بطن مردم می‌آید تا به توسعه برسد؛ اما برخی جوامع این فرایند را از بالا به پایین طی می‌کنند. تفاوت‌ها در چیست؟

نظام فعل اجتماعی، یک چرخه است؛ یعنی باید از پایین به بالا و بالا به پایین (bottom-up and Top-down) رخ دهد؛ هیچ‌کدام به تنهایی به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ از پایین یعنی جوشش، مشارکت و شوق اجتماعی و از بالا یعنی درون‌زاد بودن، آزادی عمل، استقلال نهادهای مدنی و سمنی و حرفه‌ای و صنفی از پایین، و ظرفیت‌سازی و بسترسازی و حمایت‌کردن و توانمندسازی از بالاست. اگر با دقت تاریخ کشورها را نگاه کنیم، این چرخه در مقیاسی کوچک و بزرگ وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، «ماهای محمد» در مالزی با خلاقیت و استعدادهایی که در رهبری اجتماعی داشت، توانست این چرخه را فعال کند. شما در برخی جوامع می‌بینید که این افراد و گروه‌های آزاد و متکثر اجتماع برنامه‌های اجتماعی صحیحی را برای توسعه ارائه می‌دهند. بر اساس مطالعات و شواهدی که به دست آورده‌ام در ایران چنین نظامی به‌طور وحشتناک دچار اختلال شده است و آنچه این اختلال را پیچیده‌تر کرده، جرم بحرانی (Critical mass) است؛ این یکی از مفاهیمی است که من با توجه به تاریخ اکنون ایران با آن درگیر شدم و درک کردم و در مجامع علمی، عمومی و مقالات خودم، مطرح کردم. این مفهوم یعنی وقتی جرمی بزرگ می‌شود، ولی نمی‌تواند نیروهای خود را آزاد کند، وضعیت بحرانی می‌شود؛ به‌عنوان مثال، یک جمعیت گسترده تحصیل‌کرده در ایران به‌وجود آمده، شهرنشینی بی‌رویه رشد کرده، ارتباطات اجتماعی به‌وسیله اینترنت بسیار گسترش یافته است و گروه‌های جدید اجتماعی مثل زنان که در ۴۰ سال گذشته فعالیتشان کم بوده، اما امروزه مشارکت زیادی در جامعه دارند، شکل گرفته است. این در مجموع یک جرم و چگالی است؛ اگر این جرم به خوبی مدیریت نشود و اجازه مشارکت آزاد و متنوع داده نشود، از یک سو می‌خواهد نیروهای خود را آزاد کند، از سوی دیگر اما نمی‌تواند. اینجاست که جرم بحرانی به‌وجود می‌آید؛ یعنی فرصتی اجتماعی را به یک تهدید بدل می‌کنیم. پس این اختلال در نظام فعل اجتماعی با این «جرم بحرانی» شکل پیچیده‌تری به خود گرفته است.

کلاس‌های درس، راهنمایی رساله‌های دکتری، تحقیق و نقد در حوزه عمومی... هستند. مجموعه‌ای از پروژه‌ها، شرکت‌های سرمایه‌گذار و فعالیت نهادهای اجتماعی، علمی، محلی، صنفی و مدنی و حرفه‌ای را تشکیل می‌دهند. این پروژه‌ها باید رونق داشته باشند؛ زیرا عامل‌های فردی و گروهی در این پروژه‌ها، خود و ظرفیت‌هایشان را کشف می‌کنند و دارای انگیزه می‌شوند. مجموعه پروژه‌ها، برنامه‌های جامعه را می‌سازند؛ مثل برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی. مجموعه‌ای از این برنامه‌ها، سند و طرح‌های ملی را به‌وجود می‌آورند و در نهایت مجموعه‌ای از طرح‌های ملی، توسعه ملی را شکل می‌دهند؛ بنابراین مجموعه‌ای از آنچه گفتم (& Projects Programs & People)، نظام فعالیت و فعل اجتماعی را تشکیل می‌دهد. زمانی که این نظام دچار اختلال می‌شود، یعنی به صورت‌های آشکار و پنهان مانع مشارکت شهروندان و گروه‌های اجتماعی با دیدگاه‌های متکثر و متفاوت با ایدئولوژی رسمی حکومت می‌شود، انفعال اجتماعی رخ می‌دهد و این انفعال در تمام سطوح دیده می‌شود؛ در مدیر و معلم یک مدرسه، پایه‌گذار و عضو یک نهاد مدنی یا سمنی، فعال اجتماعی و سیاسی، محققان آزاد یا منتقدان مستقل، نویسندگان با نظریاتی غیر از دیدگاه‌های رسمی دولت، جوان‌هایی که افق‌های متفاوت نسلی‌شان را دنبال می‌کنند، هنرمندان، اهل تئاتر، موسیقی و...

یکی از عواملی که موجب اختلال در این مجموعه می‌شوند، نهادها هستند؛ یعنی باید مجموعه‌ای از نهادها در جامعه وجود داشته باشند تا یک سری قواعد بنیادی را تنظیم کنند و عدم اطمینان را کاهش دهند تا فعالیت افراد بر اساس این اصول، استانداردهای لازم را پیدا کند، نتیجه‌ای در بر داشته باشد و اثرگذار و موفق شود؛ به‌عنوان مثال، زمانی که فعالیت‌های شما در روزنامه بر اساس استانداردها باشد، مطمئن هستید که کار شما مخاطب لازم را دارد و موفق و اثرگذار است؛ اما اگر حکومت بر اساس چهارچوب‌های بسته جلوی شما را بگیرد و اجازه فعالیت مستقل آزاد را ندهد از همین جا انفعال‌ها آغاز می‌شود؛ بنابراین تصور من از انفعال اجتماعی، بی‌فعلی اجتماعی است و در مقابل این بی‌فعلی، نظام فعل اجتماعی را در چرخه مشخصی توضیح دادم. یکی از اصلی‌ترین شرط‌ها و الزام‌های این نظام را تنظیم‌های نهادی جامعه می‌دانم. زمانی که نهادها به‌درستی و به‌صورت آزادمنشانه و با کثرت‌پذیری و تنوع‌پذیری فعالیت نکنند، این نظام فعل اجتماعی دچار اختلال می‌شود و این همان انفعال است.

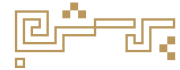
زمانی که نهادها به‌درستی و به‌صورت آزادمنشانه و با کثرت‌پذیری و تنوع‌پذیری فعالیت نکنند، نظام فعل اجتماعی دچار اختلال می‌شود و این همان انفعال است

مطالعات مرئوسه
مجموعه‌های انسانی

پذیرش اجتماعی

یکی دیگر از ابعاد سلامت اجتماعی، پذیرش اجتماعی است. در این پذیرش، تفاوت‌های اعضای جامعه مورد قبول واقع می‌شود؛ به‌عنوان مثال، گروه‌های قومی، زنان، افراد با گویش‌های مختلف، کسانی که عقاید و باورهای متفاوتی در زمینه دینی، قومی، اجتماعی و سیاسی دارند، احساس می‌کنند تفاوت‌هایشان مورد پذیرش قرار می‌گیرد. زمانی که تنوع‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شوند و افرادی که می‌خواهند متفاوت باشند، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند، یکی دیگر از پایه‌های سلامت اجتماعی متزلزل می‌شود و انفعال اتفاق می‌افتد.

پروژه ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی



آیا بیگانگی اجتماعی هم در پدیدآوردن انفعال اجتماعی نقش دارد؟



بدون دروغ کارشان پیش نمی‌رود. چنین مواردی تعارض هنجاری را به وجود می‌آورد. در کتاب «ما ایرانیان» در این زمینه بحث شده است که آسمان ما هورایی، اما زمین ما اهریمنی است، در آسمان با بهترین کلمات و شعرها، بهترین فضیلت‌ها و در کل با جهانی اخلاقی روبه‌رو هستید؛ ولی زمین، یعنی مناسبات عینی (مثل مناسبات بی‌رحم سرمایه‌داری، دلالی، رانت‌ها، امتیازها، انحصارها و...) معمولاً نابرابر و فاسد است و به تعارض هنجاری می‌انجامد و به اخلاق اجتماعی و همبستگی و اعتماد و حس تعلق لطمه می‌زند.

در مواجهه با انفعال چه باید کرد؟

هرکدام از مسائلی که اشاره شد، دارای حد آستانه‌ای بوده و تا جایی تحمل پذیر است؛ زمانی که از آستانه تاب‌آوری مردم و گروه‌های اجتماعی بالاتر رود، تحمل چنین وضعیتی رفته‌رفته دشوار می‌شود. متأسفانه بخش چشمگیری در جامعه ایران به چنین مرحله‌ای رسیدند. این مسئله می‌تواند عواقب ناگوار، نگران‌کننده و دردآوری برای سرزمین ما داشته باشد؛ البته درک عمیق ایرانی همچنان می‌گوید در ناامیدی بسی امید است، نگرانی‌ها و تنش‌ها هستند؛ اما در پس آن‌ها، برای مقابله همچنان ایمان و انگیزه و امید داریم. به تاریخ ایران هم که نگاه می‌کنیم، بسیاری از انسان‌ها و گروه‌هایی که منشأ آثاری شده و در همه عرصه‌های علمی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مثمرتر شده‌اند، در دوره‌هایی زندگی کرده‌اند که بحران‌ها و سرگشتگی‌هایی وجود داشته است؛ ولی اینان از پای نایستاده‌اند. اکنون حاصل کار آن‌ها را می‌بینیم و شما هم با خلاقیت‌ها، فعالیت‌ها و ابتکارها می‌توانید بخشی از جوان‌های شهر و نویسندگان و هنرمندان و گروه‌های اجتماعی و فرهنگی و مدنی جامعه را نمایانگی و صدای آن‌ها را منعکس و ابتکاراتشان را در اینجا منتشر کنید؛ همچنین به جامعه زبان ببخشید و به بخش‌های فراموش شده جامعه توجه کنید و دنبال آن سوسوی امید بروید. این کار شما ارزش معنوی و اخلاقی بسیار بالایی دارد. می‌توانید به سرگشتگی‌ها و انفعال‌ها غلبه کنید.

بله، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. بیگانگی اجتماعی زمانی است که اعضا یا سازمان‌ها و نهادهای جامعه خود و ابزارهای آن نمی‌توانند ارتباط معنایی پیدا کنند و هر اقدام و اتفاقی که در جامعه رخ می‌دهد، برایشان اهمیتی ندارد و به آن توجهی نمی‌کنند. چندین سال پیش سوار تاکسی شدم، طی راه دیدم که نوارهایی به درختان خیابان وصل می‌کنند. چون نمی‌دانستم چه کار می‌کنند از راننده تاکسی پرسیدم. آقای راننده گفت که این‌ها هم نوعی نقشه و بازی است و می‌خواهند از آن پول دربیابند. این آقای محترم آن قدر با شهر خودش بیگانه شده بود که به جای اینکه خوشحال باشد که دارند کاری برای فضای سبز شهرش انجام می‌دهند با آن بیگانه شده بود. علت بیگانگی او نیز به‌طور معمول سیستم‌های رسمی کشور و روش‌های نادرست حکمروایی است؛ ولی برعکس اگر کسی بیگانه نشده باشد از چنین کاری استقبال می‌کند؛ حتی اگر هم به بخشی از آن روند انتقاد داشته باشد. این بیگانگی در مباحث مارکس، جامعه‌شناس، هم مطرح شده است. او مثال می‌آورد که کارگر در کارخانه کار می‌کند، اما با ابزار تولیدی کارش بیگانه است و ارتباط معنایی با آن برقرار نمی‌کند. هنگامی که به جامعه، نهادها و گروه‌های اجتماعی هم همین‌گونه نگریسته می‌شود، این بیگانگی است. در مجموع، به عواملی که در بی‌تفاوتی و انفعال اجتماعی نقش دارند، اشاره کردم.

درک عمیق ایرانی همچنان می‌گوید در ناامیدی بسی امید است، نگرانی‌ها و تنش‌ها هستند؛ اما در پس آن‌ها، برای مقابله همچنان ایمان و انگیزه و امید داریم

یکی از مسائلی که در این ارتباط بسیار حساس است، شکستن هنجارهای اجتماعی است. هنجارها چه تأثیری بر انفعال اجتماعی دارند؟

هنجارها باید از پایین شکل بگیرند، نه از بالا و توسط ایدئولوژی حکومت. هنجارپذیری نسل‌ها باید توسط نهادهای اجتماعی مشروع در متن جامعه و با مشارکت نوجوانان و جوانان صورت بگیرد؛ در این صورت جامعه از نظم برخوردار می‌شود؛ اما زمانی که اهدافی برای اعضای جامعه تعیین می‌شود، اما وسایل رسیدن به آن‌ها (اهداف) فراهم نمی‌شود، بی‌هنجاری یا ضعف هنجاری رخ می‌دهد. وقتی بچه‌ها به مدرسه می‌روند با یک سری هنجارهای قالبی و کلیشه‌ای از بالا مواجه هستند که با هنجارهای خانواده و متن جامعه متفاوت است؛ در این صورت تعارض‌های هنجاری، بچه‌ها را دچار سرگشتگی می‌کند. مثالی دیگر عرض می‌کنم: در کتاب‌ها و ادبیات ما، دروغ یک زبلیت است و نکوهش می‌شود؛ اما در زندگی اجتماعی، خیلی‌ها احساس می‌کنند

بی‌توانی اجتماعی

یکی از مسائلی که در این زمینه بسیار حساس است، در جامعه ایران به وضوح دیده می‌شود و منجر به انفعال می‌شود، بی‌توانی اجتماعی است. این بی‌توانی زمانی است که بین اراده‌ها و ساختارها توازن وجود ندارد؛ یعنی بین اراده‌های فردی و گروهی و ساختارهای اجتماعی و نهادی توازن وجود ندارد. اراده‌های فردی می‌خواهند زندگی کنند، اهداف و مقاصدی را دنبال کنند و مسئولیت‌هایی را بر عهده بگیرند، اما ساختارها نمی‌گذارد و از آن‌ها حمایت نمی‌کند. در جامعه ایران، مجموعه‌ای از اراده‌ها وجود دارد؛ ولی ساختارهای کارآمد و پاسخ‌گو برایشان وجود ندارد؛ برای مثال، شما می‌خواهید شرکتی مولد تأسیس کنید؛ اما با انواع موانع از جمله کاغذبازی، رانت، ناامنی و... مواجه می‌شوید، یا فرد تحصیل‌کرده‌ای که بیکار است یا کار مناسبی برای او وجود ندارد. افراد و گروه‌هایی که خواهان داشتن نقش اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هستند، آن‌طور که اراده‌های آزاد و دیدگاه‌های متنوعشان می‌خواهد، نمی‌توانند نقش خود را ایفا کنند؛ به این ترتیب بین اراده‌ها و ساختارها عدم موازنه پیش می‌آید. همه این عوامل با همدیگر باعث برهم خوردن سازمان و انسجام اجتماعی می‌شوند. در واقع این سرگشتگی اجتماعی نوعی گسستگی اجتماعی است و (social coherence) به هم می‌خورد؛ چون مردم احساس می‌کنند جامعه غیرقابل پیش‌بینی است و اعتماد آن‌ها سلب و به تبع سرمایه‌های اجتماعی دچار فرسایش می‌شود و ناامیدی اجتماعی که از پیش‌زمینه‌های انفعال اجتماعی است، رخ می‌دهد. ناامیدی یعنی افراد هدف‌هایی دارند و اطمینان ندارند که بتوانند به‌طور متعارف، اهداف خود را پیگیری کنند و موفق شوند؛ بنابراین زمانی که این امید و اعتماد به نهادها، قواعد اجتماعی و سازمان‌ها دچار خلأ می‌شود، سرمایه‌های اجتماعی فرسایش پیدا می‌کند؛ از جمله این سرمایه‌ها پیوندهای اجتماعی، اعتماد و همدلی است و نتیجه چنین خلأیی، فرسایش ذهنی است. فرسایش ذهنی مسئله بسیار مهمی در اجتماع است؛ زیرا به انزوا یا مهاجرت افراد منجر می‌شود. در نظر داشته باشید وقتی شرایط حادی در جامعه‌ای رخ می‌دهد، بسیاری از مسائل و مشکلاتی که پنهان بوده‌اند، در این شرایط برملا می‌شوند و وضعیت پیش‌آمده را وخیم‌تر می‌کنند؛ اما برعکس زمانی که مردم فرسایش ذهنی نداشته باشند، در شرایط بحرانی به همدیگر نزدیک‌تر می‌شوند. مسئله بسیار مهم دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، حس بی‌ثمیری اجتماعی است که افراد احساس می‌کنند از امکانات و پیشرفت بازمانده‌اند و نهایتاً بی‌فعالی اجتماعی را در بر خواهد داشت.